

یک

در خانه با خیال تو تنها گریستم،
شد خاطرات گمشده پیدا، گریستم
چون پیرمرد عامی و دنیاندریده‌ای،
بسیار پوچ و ساده و بی‌جا گریستم
عکس تو توی قاب موبایلم به روی من
صد بار خنده کرد، من اما گریستم
هرچند گریه کردن مردان درست نیست،
خیلی برایت، ای گل زیبا گریستم
افتاده در کویر شبی دیدمت به خواب،
طوفان شدم به وسعت دنیا گریستم*
باور نکردم این که شدی نامزد، ولی
با دیدن عروسی‌ات آنجا گریستم
دیدم که روزگار کم من سیاه شد
چون لاله شد دلم، به سویدا گریستم
محروم عشق تو شدم، اما برای تو،
با بهترین دعا و تمنا گریستم

چون در دلم عزیز شدی، دائم استی،
ای یار دیگران شده، بیگانه نیستی
رفتی پی جوان پرآوازه و ولی
یک عمر کنج خان ی او ساده زیستی
در انجماد ثانیه‌ها و دقیقه‌ها
افتاده‌ی نزار و ندانی که کیستی
حاشا! عزیز من، دل خود را نگاه دار،
جای خوشی و خنده پشیمان چیستی؟
کابوس‌های هر شبه‌ام را شبیح شدی،
شب‌ها به پشت پنجره‌ها می‌گریستی
غمگین نبینمت که غمت... آه، آه، نه!
ترسم که گم شوی و ببینم که نیستی
تنها منم که در غم خوشروزی توام،
شادم پیامکی سوی من می‌فریستی

ایام پاییز است
من پشت پنجره
نگاهم دور می‌زند
در کوچه‌های تیره پاییز
می‌بینم این که برگ می‌ریزد
از شاخه درخت
ای دل‌نگار من
با چشم دل‌نگر
از برگ‌ریزی‌های پاییزی
درسی دگر بخوان
این برگ‌ریز نیست معمولی
هر برگ آدمی‌ست
کز شاخ زندگی
یک یک همی‌فتد

چهار

بهارزاده‌ام، ای عاشقان! بهارم خوش،
و پشت پنجره باران و آبشارم خو.
به من که عشوه و لبخند دوست می‌دارم،
مژه به هم زدن و خنده‌های یارم خوش
نمی‌شود که جوان بود و عاشقانه نزیست،
تپیدن دل از عشق بی‌قرارم خوش
جهان که سبز شد از فرودین و اردبهرشت،
مرا طبیعت مینویی دیارم خوش
بدان حمیت مردی ز رتبه‌های بلند،
کناره‌جویی مردان روزگارم خوش
در این زمان که تملق شده است کسب معاش،
دو حرف حق زدن یک خبرنگارم خوش
کناری این همه کار جهان گذار و بیا،
غزل بخوان که غزل‌های شهریارم خوش
چهار فصل چه باشد؟ بهار ماند و بس،
بهارزاده‌ام، ای دوستان! بهارم خوش

پنج

دیشبات خواب دیدم ای لاله،
که چه مشتاق دیدن مایی
سرد و خاموش مثل یک تندیس،
چشم می‌داشتی به ره پایی
گاه دیگر که دیدم‌ات، آنقدر
التجا می‌کنی که برگردم
می‌شنیدم حزین صدایت را؛
«بی‌تو از این حیات دل‌سردم»
صبح صادق که خیستم از جا
فکر تعبیر خواب افتادم
با همین مقصدی شتاب‌زده
صفحه فیسبوک بگشادم
شعر سازنده‌ای به چشمم خورد،
غزل چاره‌ساز حافظ بود
طایر دولت ار مدد بکند،
فتنه دیگران ندارد سود
می‌کنم جهد تا به‌دست آرم،
دامن وصلت ای گل لاله
چون رسیدم به ماه چهره تو،

می‌شوم از برای تو هاله
زندگی‌اش پر از صداقت باد،
هرکس این نکته را اگر دانیست
بوسه عاشقانه از لب نیست،
جای پرگار عشق پیشانی‌ست
آوه، ای مردمان جنون دارم،
عالم عاشقانه رنگین است
از برای وفای یک بانو،
غصه خوردن چقدر شیرین است.